بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 25/12/93

جلسه 1135

بحث در این بود که اگر شک بکنیم در اطلاق جزءیت یا شرطیت نسبت به حال غیر نسیان یعنی حال عجز و مانند آن مثل اکراه، اگر اطلاق لفظی باشد در دلیل جزءیت و شرطیت مثل لا صلاة الا بطهور ما به این اطلاق تمسک می کنیم و نفی می کنیم امر به عمل فاقد این شرط یا جزء را، می گوئیم اگر این عجز مستمر نباشد تا آخر وقت که خوب لا صلاة الا بطهور می گوید شما در اول وقت فاقد الطهورین هستی اگر الآن بخواهی نماز بخوانی نمازت بدون طهارت خواهد بود و این نمازت نماز نیست، نتیجه این می شود که باید صبر کند آخر وقت که واجد الطهور می شود نماز بخواند، و اگر این عذر مستمر است تا آخر وقت یقین پیدا می کند این مکلف که امر به مرکب تام که مشتمل بر این جزء یا این شرط باشد از او ساقط است، چون عاجز هست از اتیان به مرکب تام، شک می کند که آیا امر دارد به عمل فاقد آن جزء یا آن شرط که عاجز است از آن یا امر ندارد به عمل فاقد آن جزء یا آن شرط، لاصلاة الا بطهور مثلا می آید می گوید که ما نماز بدون طهور نداریم یعنی امری نداریم به نماز بدون طهور پس خیالت راحت باشد، امر به نماز با طهور نداری چون عاجزی و امر به نماز بدون طهور نداری چون لا صلاة الا بطهور، پس اطلاق دلیل جزءیت و شرطیت نسبت به حال عجز و نحوه نفی می کند امر به مرکب فاقد آن جزء یا آن شرط را.

یمکن ان یقال: ممکن است کسی در موارد عجز عرفی یا اکراه و اضطرار عرفی به ترک یک جزء یا یک شرط بگوید ما تمسک می کنیم به رفع ما لایطیقون برای نفی جزءیت یا شرطیت مطلقه این جزء یا این شرط که عجز عرفی داریم از اتیان آن یا اکراه شده ایم بر ترک آن، و ما با این رفع ما لایطیقون یا رفع ما استکرهوا علیه نفی می کنیم جزءیت یا شرطیت مطلقه این جزء یا این شرط را نسبت به حال عجز عرفی یا حال اکراه، نتیجه این می شود که این عمل فاقد این جزء یا این شرط در حال عجز عرفی یا اکراه صحیح خواهد بود.

اقول: این مطلب به نظر ما تمام نیست، تارة این عذر مستوعب و مستمر است تا آخر وقت، تارة غیر مستوعب است:

اگر مستوعب است این عذر تا آخر وقت، جریان رفع ما لایطیقون یا رفع ما استکرهوا علیه نسبت به جزءیت یا شرطیت مطلقه خلاف امتنان است، چون درست است که اگر حدیث رفع ما لایطیقون و ما استکرهوا علیه نبود عقل می گفت باید تحمل سختی بکنی متحمل ضرر بشوی و امتثال بکنی تکلیف مولا را به اتیان به اکثر، چون عاجز عقلی که نیستی، اکراه کردند مثلا تو را که اگر در نماز سوره حمد بخوانی باید صد هزار تومان پول بدهی، اگر نبود رفع ما استکرهوا علیه خوب ما باید متحمل ضرر می شدیم صد هزار تومان را می دادیم نماز می خواندیم همراه با فاتحة الکتاب، قبول است که حدیث رفع در اینجا وجودش امتنانی است، ولی عرض ما این است که اجراء حدیث رفع برای رفع جزءیت و شرطیت مطلقه خلاف امتنان است، خوب اجرا می کنیم این حدیث رفع ما لایطیقون و ما استکرهوا علیه را نفی می کنیم اصل تکلیف را به نماز با فاتحة الکتاب یا تکلیف به نماز با طهارت از حدث، این تکلیف به مرکب تام را نفی می کنیم، اما اینکه بیائیم جزءیت مطلقه این جزء را یا شرطیت مطلقه آن را نفی کنیم و رفع ما لایطیقون را نسبت به این جزءیت و شرطیت جاری کنیم که نتیجه اش بشود امر به مرکب ناقص یعنی امر به نماز بدون فاتحة الکتاب یا بدون طهارت این خلاف امتنان است، چون این مستلزم مشقت است، برفرض در بحث قبل که بحث نسیان بود ما بپذیریم جریان رفع النسیان را نسبت به جزءیت با شرطیت مطلقه یک شئ، اما در این بحث ما مشکل دیگری داریم و آن اینکه این جریانش خلاف امتنان است که رفع ما لایعلمون جاری بشود بگوید فاتحة الکتاب در حال عجز عرفی از آن جزء نماز نیست، یعنی شما مکلفید به نماز بدون فاتحة الکتاب، خوب تکلیف به اقل ثقل آور است، چون شما تکلیف به اکثر را رفع کردید می خواستم بروم بخوابم، پس حدیث رفع امتنانش این است که امر به اکثر را بردارد اما امر به اقل بیاورد این خلاف امتنان است، در حالی که اگر بخواهید حدیث رفع ما لایطیقون را در خود جزءیت مطلقه فاتحة الکتاب اجراء کنید تنها نفی وجوب اکثر نمی کند بلکه اثبات وجوب اقل هم می کند در این حال و این خلاف امتنان است، اصلا خلاف امتنان است که شما ب بجای اجرای حدیث رفع ما لایطیقون در اصل تکلیف به اکثر بیائید این را تطبیق کنید بر جزءیت مطلقه فاتحة الکتاب که معنایش این است که شما امر به اکثر ندارید ولی امر به اقل دارید، رفع جزءیت مطلقه این را می گوید، پس خلاصه عرض ما این است که اگر این عذر مستوعب است تا آخر وقت اگر عجز عقلی دارید از اتیان به این جزء که واضح است، چون عجز عقلی که اصلا مربوط به حدیث رفع نیست، امر به اکثر ساقط است یقینا، اگر بخواهید حدیث رفع را به لحاظ جزءیت مطلقه فاتحة الکتاب جاری کنید دقیقا خلاف امتنان است، چون اگر این حدیث نبود در مورد عجز عقلی شما می رفتید استراحت می کردید می گفتید من تکوینا عاجزم از نماز با فاتحة الکتاب و اطلاق جزءیت مطلقه فاتحة الکتاب طبق لا صلاة الا بفاتحة الکتاب می گوید اصلا نماز بدون آن نماز نیست، و ما هم چونکه عقلا نمی توانیم نماز با فاتحة الکتاب بخوانیم می رویم می خوابیم، اگر حدیث رفع ما لایطیقون که اصلا موردش عجز عرفی است نه عجز عقلی قطع نظر از این مطلب بخواهد جاری بشود خلاف امتنان بود، بحث را ما مربوط کردیم به جایی که عجز عرفی هست، آنجا هم می گوئیم خلاف امتنان است که رفع ما لایطیقون را به لحاظ جزءیت مطلقه یا شرطیت مطلقه جاری کنید، اصل حدیث رفع در اینجا امتنانی است، چون اگر حدیث رفع در این عجز عرفی نبود ما باید تحمل سختی می کردیم و نماز با فاتحة الکتاب می خواندیم، اگر رفع ما استکرهوا علیه نبود باید تحمل می کردیم آن ضرری را که آن شخص ظالم به ما متوجه می کند و نماز با فاتحة الکتاب می خواندیم، اما حدیث رفع که آمد دو جور می تواند بیاید، یک جور بیاید رفع کند وجوب اکثر را این امتنانی است، و قطعا وجوب اکثر را رفع کرده علی ایّ تقدیر، این قدر متیقن است، اما اگر بیاید جزءیت مطلقه فاتحة الکتاب را بردارد بگوید در این حال عجز عرفی فاتحة الکتاب جزء نیست یعنی شما امر دارید به نماز بدون فاتحة الکتاب خوب این خلاف امتنان است.

اما در فرضی که عذر مستوعب نباشد، اول وقت عجز عرفی دارم از قرائت فاتحة الکتاب، اما وسط وقت که شد قادر خواهم بود عرفا، اینجا اصل تکلیف مسلم است این محل بحث نیست، منتهی نمی دانیم تکلیف ما به نماز با فاتحة الکتاب است تعیینا یا مخیریم بین نماز با فاتحة الکتاب یا نماز بدون آن در حال عجز از فاتحة الکتاب، اینجا برائت از جزءیت در این حال عجز امتنانی است توسعه می دهد به ما، می گوید بر شما متعین نیست نماز با فاتحة الکتاب و نتیجه اش می شود تخییر، و لکن ظاهر حدیث رفع این است که جایی که تکلیف ما لایطاق است رفع ما لایطیقون، جائی که اکراه می شوید بر مخالفت تکلیف رفع ما استکرهوا علیه، اما اگر این عذرها غیر مستوعب باشد که اول وقت نمی گذارند یا نمی توانید نماز با فاتحة الکتب بخوانید، خوب متعین نیست که اول وقت نماز بخوانید صبر کنید آخر وقت نماز بخوانید، تکلیف به صرف الوجود نماز بر شما مالایطیقون و مااستکرهوا علیه نیست.

این راجع به ما لایطیقون و ما استکرهوا علیه برای رفع جزءیت این جزء یا این شرط در حال عجز یا اکراه و مانند آن، که به نظر ما جاری نیست، بلکه مرجع اطلاق دلیل جزءیت و شرطیت است مثل لا صلاة الا بفاتحة الکتاب یا لا صلاة الا بطهور.

اما اگر ما اطلاق در دلیل جزءیت نداشتیم، اطلاق دلیل شرطیت نداشتیم، مثل اینکه دلیل دلیل لبی بود، مثل دلیل شرطیت استقرار در نماز که دلیلش لبی است اطلاق ندارد نسبت به حال عجز و مانند آن، در این صورت یک وقت دلیل مرکب اطلاق دارد به لحاظ ماده و متعلق، مثل اینکه ما در کتب علیکم الصیام پذیرفتیم اطلاق ماده و متعلق را ولی در اقیموا الصلاة نپذیرفتیم، خوب اگر اطلاق دارد دلیل مرکب به لحاظ ماده و متعلق آن نفی می کنیم شرطیت این شرط را در حال عجز یا جزءیت این جزء را در حال عجز و مشکل حل است، اما اگر مثل اقیموا الصلاة است که دلیل مرکب به لحاظ ماده اطلاق ندارد دلیل شرطیت استقرار هم اطلاق ندارد نوبت رسید به اصل عملی، مرحوم آخوند فرموده اصل عملی جاری می شود می گوید شما ار این حال که عاجزید از این جزء و شک دارید که مکلف هستید به بقیة الاجزاء برائت جاری کنید از وجوب بقیة الاجزاء، برائت جاری کنید از وجوب آن عمل فاقد این جزء یا این شرط، بعد صاحب کفایه می گوید مبادا برائت جاری کنید از جزءیت این جزء در حال عجز، چون این خلاف امتنان است، چون این برائت یعنی رفع ما لایعلمون بخواهد بگوید حالا که شک دارید که استقرار در حال عجز از آن باز شرط است که نتیجه اش این می شود که شما مکلف به نماز نیستید چون نمی توانید مستقر بشوید در این نماز، یا در این حال شرط نیست پس مکلفید به نماز بدون استقرار، می گوید مبادا رفع ما لایعلمون جاری کنید برای نفی شرطیت استقرار در این حال، چون این موجب تضییق است نه موجب توسعه و امتنان، این معنایش این است که پس بر شما واجب شد نماز بدون استقرار.

اقول: این فرمایش صاحب کفایه به نظر ما ایراد دارد، اولا: اگر عذر مستمر بود تا آخر وقت ما اصلا شک داریم در اصل تکلیف به این عمل فاقد این جزء یا این شرط، اصل برائت از جزءیت در این حال بخواهد اثبات کند وجوب این عمل فاقد این جزء را می شود اصل مثبت، بحث خلاف امتنان که نیست، اصلا بر فرض حدیث رفع بگوید من امتنانی نیستم باز هم این حدیث رفع اصل مثبت می شود که بخواهد اثبات کند تکلیف به این نماز فاقد استقرار را، پس اشکال این نیست که خلاف امتنان است بلکه اشکال این است که اصل مثبت است.

ثانیا: در موارد عجز عرفی یا اکراه چرا می گوئید خلاف امتنان است که حدیث رفع جاری بشود، اگر حدیث رفع نبود که ما باید تحمل می کردیم این سختی و این اکراه را، پس باید ما اینجا بگوئیم که جریان حدیث رفع امتنانی هست اما جریان حدیث رفع از اصل تکلیف امتنانی است، حالا شاید مقصود صاحب کفایه هم همین باشد که کلام ما می شود توضیح نسبت به فرمایش ایشان که اینکه بگوئیم حدیث رفع در اینجا خلاف امتنان است نه در موارد عجز عرفی موافق امتنان است، منتهی تمسک به حدیث رفع برای نفی تکلیف موافق امتنان است، اما جریان حدیث رفع برای نفی جزءیت در حال عجز نه این خلاف امتنان است، عبارت ایشان خالی از مسامحه شاید نباشد، پس اشکال دوم ما این است که در موارد عجز عرفی و اکراه ما می گوئیم تکلیف به اکثر اگر رفع ما استکرهوا علیه او را بردارد که امتنانی است، تکلیف به اقل هم یعنی تکلیف به این عمل فاقد این جزء مشکوک است در این فرض صاحب کفایه رفع ما لایعلمون هم امتنانی است که این تکلیف مشکوک را بردارد، و اگر بخواهد رفع ما لایعلمون جزءیت این جزء را در این حال عجز بردارد این اصل مثبت است، غیر از اینکه خلاف امتنان است اصل مثبت هم هست، اشکال اول ما به صاحب کفایه این بود که مشکل حدیث رفع در اینجا امتنانی بودن آن نیست.

پس مشکل ما این است که اصل مثبت می شود که بخواهد اثبات کند تکلیف به مرکب فاقد این شرط استقرار را اثبات کند که نماز بدون استقرار بر شما واجب است با اینکه ما شک داریم در وجوب آن، اشکال دوم این است که در مواردی که عجز عقلی نیست بلکه عجز عرفی است یعنی بسیار سخت است که ما نماز بخوانیم با استقرار، عجر عرفی داریم نه عجز عقلی، اینجا جریان حدیث رفع خلاف امتنان نیست، آنوقت آن اشکال پیش می آید که حدیث رفع اگر جاری بشود امتنانی است، چون اگر این حدیث رفع نبود ما باید تحمل سختی می کردیم نماز با استقرار می خواندیم، آنوقت مجبوریم آن مطالبی را بگوئیم که صاحب کفایه ممکن است قبول نکند، و آن این است که حدیث رفع اگر بخواهد شرطیت استقرار را در این حال بردارد این خلاف امتنان است، نه اینکه اصل جریان حدیث رفع خلاف امتنان است، اینکه بخواهد برود روی جزءیت و شرطیت و او را بردارد خلاف امتنان است، و لذا آنی که موافق امتنان است این است که اصل تکلیف را در این حال بردارد، و این نیاز به ذکر داشت که ذکر نشده این مطلب در کفایه.

این در صورتی است که عذر مستوعب باشد تا آخر وقت، و ظاهرا صاحب کفایه هم نظرش به این صورت است، اما در عذر غیر مستوعب اگر فرض صاحب کفایه او باشد که نوبت به اصل عملی رسیده، ما اول وقت اگر نماز بخوانیم در هواپیما استقرار نداریم بدنمان تکان می خورد ولی می توانیم از هواپیما پیاده شویم ساعت سه بعد از ظهر و نماز با استقرار بخوانیم، نمی دانیم آیا شرطیت استقرار در این عذر غیر مستمر تا آخر وقت ثابت است یا ثابت نیست، اینجا که دیگر ما مشکلی نداریم، اگر اطلاقی نداشته باشیم در دلیل شرطیت استقرار و نوبت به اصل عملی برسد معلوم است که اصل عملی نفی می کند لزوم استقرار را در این حال، اصل تکلیف معلوم نمی دانیم بر ما متعین است نماز با استقرار یا مخیریم بین نماز با استقرار یا نماز بی استقرار در این حال، خوب برائت جاری می کنیم از وجوب نماز با استقرار در این حال، و اینجا اصل برائت به درد می خورد، این راجع به اصل این بحث.

مطلب: اگر در عجز از یک جزء یا یک شرط نوبت برسد به اصل عملی که اصل برائت هست به نظر مختار، ما تارة عذرمان مستوعب است و تارة عذرمان مستوعب نیست، اگر عذرمان مستوعب باشد مثلا فاقد الطهورین تا آخر وقت فاقد الطهورین است، علم اجمالی پیدا می شود که یا بر این شخص واجب است نماز بدون طهارت در داخل وقت و یا واجب است قضاء نماز، این علم اجمالی در نسیان مستوعب هم بود اما این علم اجمالی بعد از خروج وقت بود، چون در نسیان مستوعب ناسی نماز بدون سوره خواند وقت گذشت متذکر شد، او هم علم اجمالی پیدا می کند که یا داخل وقت نماز بی سوره بر من واجب بود بنا بر امکان تکلیف ناسی به اقل، یا اگر او بر من واجب نبوده پس الآن قضاء نماز بر من واجب است، ولی این علم اجمالی منجز نیست، چون موقعی این علم اجمالی پیدا می شود که یک طرف از محل ابتلاء خارج شده، اما در مانحن فیه در داخل وقت این عاجز مثلا این فاقد الطهورین ملتفت و متذکر است، عاجز از طهارت از حدث می گوید من امروز نمی توانم نماز با طهارت از حدث بخوانم، لذا برایش علم اجمالی حاصل می شود که یا در داخل وقت نماز بدون طهارت بر من واجب است یا در خارج وقت باید نماز را با طهارت قضاء کنم، البته این علم اجمالی در جائی است که تکلیف تکلیفی است که قضاء دارد مثل نماز، اما در جائی که اصلا بحث قضاء مطرح نیست آنجا علم اجمالی حاصل نمی شود، آنجایی که تکلیف قضاء دارد مثل نماز این علم اجمالی هست، این علم اجمالی در عذر مستوعب تمام وقت حاصل می شود، ان شاء الله فردا بررسی می کنیم که این علم اجمالی منجز است یا نه.

اما در عجز غیر مستوعب مثل همان مثال عدم استقرار در هواپیما در اول وقت که نوبت رسیده به اصل عملی، آنجا واضح است که متذکر است این شخص همان موقع می گوید من نمی دانم آیا من مکلفم به خصوص نماز با استقرار تعیینا چون آخر وقت متمکن خواهم بود از این شرط یا مخیرم بین نماز با استقرار یا نماز بدون استقرار در این حال، می شود دوران امر بین تعیین و تخییر، کسانی که در دوران امر بین تعیین و تخییر برائت از تعیین را قبول دارند اینجا هم برائت از تعیین جاری می کنند، اما در مورد عجز مستمر تا آخر وقت مثل فاقد الطهورین گفته می شود که یک علم اجمالی منجزی هست که اقتضاء می کند که هم نماز در داخل وقت بخوانیم بدون طهارت و هم این نماز را قضاء کنیم در خارج وقت با طهارت، ان شاء الله فردا این علم اجمالی را بررسی می کنیم که منجز هست یا منجز نیست، و الحمد لله رب العالمین.